

## فصلنامه علمی تخصصی فقه و حقوق معاصر

سال هفتم، شماره هجدهم، زمستان ۱۴۰۰، ص ۲۹۵-۳۰۶

# حقوق و تکالیف دولت هاومردم برای مبارزه بااستعمار (نوبین) در حقوق بین الملل بشر<sup>۱</sup>

علیرضا بیرجندی<sup>۲</sup>

### چکیده

آنچه از کلمه هایی مانند استعمار، استثمار و استکبار پیداست، کشورهای جهان سوم و در حال توسعه به دلیل وجود عدم توازن و برابری در مبادلات تجاری و معاملات با کشورهای پیشرفته، الفاظ فوق را برای آنها بکار می گیرند که دلیل اصلی آن را می توان ناشی از کلیه اقدامات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کشورهای پیشرفته در جهت اطمینان از تامین منابع لازم و ارزان مورد نیاز صنایع آنهاست که حتی در مواردی منجر شده که به صورت مستعمراتی با آنها برخورد نمایند و حتی حکومت های دست نشانده ایجاد نمایند.

امروزه شاهد تعمیق جایگاه حقوق بشر در سیاست خارجی کشورها در معنای عمودی و به تبع آن، تحول حاکمیت مطلق دولت ها و تبلور آن در معنای مسئولیت دولت هستیم. مضامین و آموزه های لیبرالیستی که ریشه در سنت ها و ارزش های آمریکا دارد، حقوق بشر را به عنوان یکی از مؤلفه های مهم در سیاست خارجی این کشور نهادینه ساخته است. با این رویکرد در تحلیل سیاست خارجی آمریکا بر مبنای قدرت نرم، خاورمیانه در صدر سیاست خارجی حقوق بشری این کشور قرار می گیرد. تاریخچه خاورمیانه نیز با وجود داشتن تمدن، کانون گفتمان های متنوع فرهنگی و دینی بودن، به علت استبداد سیاسی و استعمار خارجی بر پیکره جامعه انسانی منطقه در رعایت نکردن حقوق بشر زخمی برجای گذاشته است که این مسئله دستاویز مناسبی برای اعمال فشار قدرت های بزرگ بر این منطقه شده است. این مقاله به بررسی حقوق و تکالیف دولتها و مردم برای مبارزه با استعمار نوبین در حقوق بین الملل بشر پرداخته است.

**واژگان کلیدی:** حقوق بشر، حقوق ملت، تکالیف دولتها، مبارزه، استعمار نوبین، حقوق بین الملل.

<sup>۱</sup> - تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۲۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۲۳

<sup>۲</sup> - دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشگاه تهران

## مقدمه

استعمار از ریشه «عمر» به معنای (طلب آبادانی کردن، آبادانی خواستن) می باشد، در اصطلاح سیاسی نیز تسلط مملکتی قوی بر مملکتی ضعیف به قصد استفاده از منابع طبیعی و ثروت کشور به بهانه ایجاد آبادی می باشد (۱). به عبارت دیگر استعمار یا استعمارگری سیاستی مبتنی بر برده کردن، سودجویی از منابع طبیعی و بهره کشی از مردم کشورهای از نظر اقتصادی کم رشد و جلوگیری از پیشرفت فنی، اقتصادی و فرهنگی آن ها برای تحکیم سلطه سیاسی، نظامی و اقتصادی دولت استعمارگرمی باشد.

استعمار نو Neocolonialism مفهومی است که به روش هایی گفته می شود که پس از دوران استعمار کهن، برای تسلط اقتصادی و سیاسی بر کشورها و بهره گرفتن از آن ها بکار گرفته می شود و به نوعی معادل با امپریالیسم است.

استعمار از جمله مفاهیمی است که طی دو قرن گذشته با توجه به شیوه های مختلف استعماری قدرت های سلطه گر، تحولاتی پیدا کرده است. اندیشمندان معمولاً سه نوع استعمار را طرح می کنند:

۱. استعمار سنتی یا کهن: استعماری که قدرت های بزرگ با اعمال زور بر حاکمیت کشورهای دیگر سلطه پیدا می کردند. البته این شیوه استعماری که تا پایان جنگ جهانی دوم به شکل پررنگی ادامه داشت.

۲. استعمارنو: این شیوه به شکل سلطه ظاهری و تعیین مستقیم حاکم از سوی استعمارگران نیست، بلکه به شکل غیر مستقیم است. وقتی که شیوه استعمار مستقیم و تعیین حاکم برای سرزمین های مستعمره به خاطر بیداری ملت ها آسان نبود، شیوه جدیدی از استعمار بعد از جنگ جهانی دوم در دنیا رایج شد که این شیوه استعمار نو بود.

در شیوه جدید، فرماندار استعماری و یا حاکم مستقیم کشور استعمارگر حاکمیت ندارد و زمامداران از مردم خود سرزمین ها هستند و ظاهراً کشور تمام نشانه های استقلال همچون مرز مشخص، پرچم مشخص، قانون اساسی و انتخابات دارد، اما در حقیقت، کشور توسط عوامل استعماری با برنامه ها و سیاست های آنها اداره می شود.

۳. استعمار نوبین: در این شیوه ظاهراً قدرت های بزرگ سلطه ای بر کشورهای دیگر ندارند، اما سلطه فرهنگی، اقتصادی و سیاسی آن دولت ها به حدی است که تصمیم گیری ها و سیاستگذاری های دولت های دیگر در تمام عرصه های فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و... باید در راستای منافع قدرت های بزرگ شکل گیرد. استعمار نوبین اساساً یک شیوه عملیات فرهنگی - فکری است.

بنابراین استعمارگران در این شیوه سعی می کنند با ظاهری مشروع و با شعارهای حقوق بشر، ایجاد صلح و امنیت، استقرار دموکراسی و آزادی و نیز با استفاده از نیروهای کاملاً وابسته که نه تنها از اشراف و خانواده های طبقه اشرافی بلکه معدودی از روشنفکران، سیاسیون، مدیران و تکنوکرات ها را نیز شامل می شود، اهداف استعماری خود را دنبال کنند.

## مبانی نظری تحقیق

### ۱- فرایند استعمار

استعمار، امپریالیسم و سلطه‌گری از گذشته دور تا کنون نشان داده‌اند که هزاران چهره آشکار و نهان دارند که همچون تارهای عنکبوت بر تمام جوانب زندگی جوامع تحت سلطه تنیده شده‌اند. این چهره‌ها در بیشتر موارد، با ظاهر بشردوستی، صلح‌طلبی، آزادی‌گرایی، ترویج عمران و آبادی و مانند آن به صورت دام‌های خطرناک، فرا راه ملت‌ها گسترده شده‌اند و روشن است که با آگاهی از این ظاهر فریبی‌ها، می‌توان صید این دام‌ها نشد و با پیگیری سیاست‌های مدبرانه و آینده‌نگرانه داخلی و خارجی، می‌توان مانع تحقق اهداف سلطه‌جویانه استعمارگران شد. اندیشمندان معمولاً ۳ نوع استعمار را مطرح نموده‌اند: استعمار کهن (سنتی، کلاسیک، مستقیم)، استعمار نو (غیرمستقیم، جدید) و استعمار فرانو.

### ۲- استعمار کهن

استعمار کهن، شیوه‌ای استعماری بوده که قدرت‌های بزرگ با اعمال زور بر کشورهای دیگر سلطه پیدا می‌کردند و خود در رأس آن کشورها حکمرانی می‌کردند و به چپاول ثروت آنها می‌پرداختند؛ مثل دوران حکومت انگلیس بر هندوستان در اواخر قرن ۱۶ و اوایل قرن ۱۷. آنان پس از ورود بدان جا، وقتی با دولت قدرتمند «گورکانی» مواجه شدند، شهر «بمبئی» را با شهر «منچستر» خودشان مقایسه می‌کردند. «منچستر» در آن زمان جزء شهرهای صنعتی انگلیس به شمار می‌رفت. آنها در این مقایسه می‌گفتند: منچستر در مقابل بمبئی ویرانه‌ای بیش نیست و خطاب به ملکه الیزابت نوشته بودند: اگر ما نتوانیم جریان تولید و صادرات هندوستان به انگلیس را معکوس کنیم، بی‌تردید با ورشکستگی مواجه خواهیم شد؛ یعنی هند به لحاظ اقتصادی یک کشور توانمند بود و بیشتر تولیدات این کشور به انگلیس فرستاده می‌شد. این جریان تا سال ۱۹۴۸، که سال استقلال هند است، ادامه پیدا کرد. از ۱۶۰۰ تا ۱۹۴۸ میلادی چه اتفاقاتی افتاد: هند به یک ویرانه تبدیل گردید و فقیر و نابود شد. کانون ثروت‌اندوزی انگلیسی‌ها هند بود، اگر چه آنها کشورهای زیادی را استعمار کردند. آنان با استعمار و استثمار و نابودی هند، توانستند به قدرت و ثروت برسند، اگرچه در تمام جوامع امپریالیستی، این وضع را ادامه دادند.

الف. بستر تاریخی شکل‌گیری: صدور بیانیه معروف پاپ در سال ۱۴۹۳ میلادی (۸۹۹ قمری) که به «فرمان تقسیم» مشهور گشت، در واقع تأیید چپاول و غارت ممالک دیگر توسط دو قدرت مطرح آن روز یعنی اسپانیا و پرتغال و سرآغاز استعمار مستقیم بود. طبق این بیانیه، تمام آمریکای شمالی و قسمت عمده آمریکای جنوبی به اسپانیا و مناطقی همچون هند، ژاپن، چین و سایر سرزمین‌های شرقی به انضمام آفریقا به پرتغال اعطا گردید. با این وصف، پرتغالی‌ها توانستند بیشتر به طرف شرق هجوم ببرند و اسپانیایی‌ها مناطق غربی را تحت تصرف در آوردند و منابع آنجا را به چپاول و یغما بردند. (۲) بعدها با افول قدرت این دو کشور، قدرت‌های دیگری از جمله انگلستان با نفوذ گسترده خود در مناطق گوناگون، به غارت مستقیم منابع مالی و انسانی دیگر کشورها اقدام کردند. این روند، که تا جنگ جهانی دوم، یعنی سال ۱۹۴۵ میلادی (۱۳۲۴ ش) ادامه داشت، تحت عنوان «استعمار کهن» قسمت عمده‌ای از تحولات روابط بین

المللی را رقم زد. تا پیش از جنگ جهانی دوم، مستعمرات، میدان تاخت و تاز مستقیم و غارت همه جانبه استعمارگران به شمار می‌آمد (سادات اخوی و حسینی اکبرنژاد، ۱۳۸۸).

ب. ویژگی‌ها: این نوع استعمار که به شکل مستقیم صورت می‌گرفت، از ویژگی‌هایی برخوردار بود که برخی از آنها عبارتند از:

قدرت نظامی حرف اول را می‌زد و تهدیدها از نوع تهدید سخت بود.

لشکرکشی و کشتار موجه بود و کشتار بیشتر دلیل قدرت بیشتر بود.

برای استعمارگران پرهزینه بود.

سرزمین‌ها فتح می‌شدند و حاکمیت مستقیم بر آنها اعمال می‌شد.

از ابزارهای رسانه‌ای مانند روزنامه که به واسطه پدید آمدن صنعت چاپ شکل گرفته بود، بهره می‌گرفت (برای مثال، ناپلئون پیش از حمله به مصر، برای آن کشور روزنامه‌ای منتشر نمود یا رویتر، مؤسس خبرگزاری رویترز، امتیاز خرید و فروش توتون و تنباکو را از ناصرالدین شاه گرفت).

آغاز استعمار را از حدود قرن ۱۵ میلادی می‌دانند که ابتدا توسط اسپانیا و پرتغال شروع شد و سپس دولت‌های هلند و انگلستان و فرانسه و آمریکا و دیگر کشورها وارد عرصه استعمارگری شدند (فعله‌گری، ۱۳۹۲) که تا به امروز نیز ادامه دارد، البته شکل استعمارگری امروزه با سده‌های گذشته تفاوت شکلی دارد.

انگیزه‌های استعمار که از حرص ظالمانه تجار و تجارت بردگان آفریقائی و جنگ‌ها و عملیات خشونت آمیز و خونین در سرزمین‌های مستعمره و شکنجه‌هایی که مردم و نژاد‌های دیگر بکار می‌رفت باعث عدم رشد و پسرفت کشورهای تحت سلطه قدرت‌های بزرگ شد.

### ج) پیامدهای استعمار

۱. مصرف‌گرائی کشورهای تحت سلطه و عدم تولید از خود؛ کالاهای مغرب‌زمین تقریباً در همه جا رسوخ کرده و موجبات غربی شدن بقیه جهان را فراهم ساخته بود و جریان استعمار غربی تا حدی که جغرافیای کره زمین اجازه می‌داد پراکنده شد و این مناطق را بعنوان بازار مصرف کالاهای خود قرار داد، طوری که منابع اولیه و طبیعی از کشورهای مستعمره غارت می‌شد و در کشور استعمارگر تبدیل به انواع و اقسام کالا می‌شد و با قیمت‌های چندین برابر به مردم فلک زده کشور مستعمره باز می‌گشت که البته اغلب کارهای سنگین را خود مردم کشور مصرف‌کننده با دستمزد اندک انجام می‌دادند (سالور و افشار، ۱۳۸۰).

۲. ساز دست رفتن هویت ملی و فرهنگی کشور های مستعمره: اکثر کشورهای مستعمره که در دنیای قدیم از مدنیّت های درخشان و اولویت اقتصادی قابل توجهی برخوردار بودند، (مثل هند) بتدریج از قرن پانزدهم به بعد موقعیت های خود را از دست دادند و از برکت و مزیت سابق خود محروم شدند و بتدریج زیر فشار استعمار گرفتار عقب ماندگی شدند و رکود ادامه داشت تا ۵۰ سال اخیر که ملل آسیائی از خواب گران بیدار شدند و در یک تکان دامنه دار و قاطع وضع موجود خود را رقم زدند (ابوالحسنی، ۱۳۸۰).

۳. به هم خوردن وضعیت جغرافیائی کشورها: موقعیت ارضی دولت های جوان عموماً بوسیله قدرت های استعمارگر بدون تعیین حدود مشخص انجام یافته است که این امر امروزه باعث بروز کشمکش های مرزی میان جوامع جهان سوم خصوصاً در آسیا (مثل کشمیر) و آفریقا (مثل اریتره) می باشد. که از این اختلافات، باز هم کشورهای استعمار دیروز و به اصطلاح دموکرات امروز سوء استفاده می کنند.

۴. صدمات فرهنگی و اجتماعی، استعمار برای این که بتواند بومیان را به خدمت خود در آورد می بایست فرهنگ آنان را تغییر دهد. لذا استعمارگران و هیئت های تبشیری مسیحی در این زمینه نقش بسزایی داشتند. استعمارگران اموال و منابع طبیعی و معادن را غارت می کردند و کلیسا هم از فرصت پیش آمده استفاده می کرد که در آئین و مذهب و آداب و رسوم مردم دخالت کند و این عمل را در قالب کمک های به ظاهر انسان دوستانه و در واقع برای تبلیغ آیین و فرهنگ خود به مردم بومی، از این حربه استفاده می کردند. علاوه بر این، ضربه استعمار بر جامعه شهری عمیق ترین صدمات را به بار آورده است با این که جوامع مورد استعمار دارای فرهنگ های گوناگون بودند و جملگی مورد تحقیر استعمارگران بودند که وجه مشترک آن هاست مقهور خشونت بودن و قتل و غارت نیز از مشترکات جوامع استعمار زده است.

۵. پیامدهای اقتصادی؛

. یکی از اهداف استعمار در کشور های استعمارزده توقف رشد اقتصادی آن ها،

..وابسته نگاه داشتن اقتصاد آن ها به خود

...از بین بردن صنایع دستی و تولیدی کشورهای استعمار شده.

.... تحمیل ابزارها و صنایع و دستگاه های سنگین هزینه بر، بر اقتصاد کشورهای صنعتی.

..... استفاده از سود حاصل از این ها به سود خود و به ضرر کشورهای مستعمره و انتقال به خارج از مستعمره نتیجه این کار. جهش

اقتصاد به کمک تراکم سرمایه در غرب صورت گرفت و تبدیل مستعمرات به جهان سوم و کشورهای عقب مانده .

بنابر این با توجه به عملکرد استعمار است که عقب ماندگی در کشور های تحت سلطه پدیدار می شود و این کشورها به جهان سوم معروف شده اند که دچار فقر عمومی بوده و از روش های تولیدی با بنیادهای کهنه و ابزارهای اجتماعی بدوی استفاده می کنند. عقب

ماندگی بر اثر مداخله سلطه گرانه ملل استعماری است. محصول استعمار بعد از گذشت قرون متمادی بعنوان کشورهای جهان سوم نمود پیدا کرده است.

۶. مصرف گرائی کشورهای تحت سلطه و عدم تولید از خود؛ کالاهای مغرب زمین تقریباً در همه جا رسوخ کرده و موجبات غربی شدن بقیه جهان را فراهم ساخته بود و جریان استعمار غربی تا حدی که جغرافیای کره زمین اجازه می داد پراکنده شد و این مناطق را بعنوان بازار مصرف کالاهای خود قرار داد، طوری که منابع اولیه و طبیعی از کشورهای مستعمره غارت می شد و در کشور استعمارگر تبدیل به انواع و اقسام کالا می شد و با قیمت های چندین برابر به مردم فلک زده کشور مستعمره باز می گشت که البته اغلب کارهای سنگین را خود مردم کشور مصرف کننده با دستمزد اندک انجام می دادند (سالور و افشار، ۱۳۸۰).

۷. از دست رفتن هویت ملی و فرهنگی کشور های مستعمره: اکثر کشورهای مستعمره که در دنیای قدیم از مدنیت های درخشان و اولویت اقتصادی قابل توجهی برخوردار بودند، (مثل هند) بتدریج از قرن پانزدهم به بعد موقعیت های خود را از دست دادند و از برکت و مزیت سابق خود محروم شدند و بتدریج زیر فشار استعمار گرفتار عقب ماندگی شدند و رکود ادامه داشت تا ۵۰ سال اخیر که ملل آسیائی از خواب گران بیدار شدند و در یک تکان دامنه دار و قاطع وضع موجود خود را رقم زدند (ابوالحسنی، ۱۳۸۰).

۸. به هم خوردن وضعیت جغرافیائی کشورها: موقعیت ارضی دولت های جوان عموماً بوسیله قدرت های استعمارگر بدون تعیین حدود مشخص انجام یافته است که این امر امروزه باعث بروز کشمکش های مرزی میان جوامع جهان سوم خصوصاً در آسیا (مثل کشمیر) و آفریقا (مثل اریتره) می باشد. که از این اختلافات، باز هم کشورهای استعمار استفاده می کنند.

۹. صدمات فرهنگی و اجتماعی، استعمار برای این که بتواند بومیان را به خدمت خود در آورد می بایست فرهنگ آنان را تغییر دهد. لذا استعمارگران و هیئت های تبشیری مسیحی در این زمینه نقش بسزایی داشتند. استعمارگران اموال و منابع طبیعی و معادن را غارت می کردند و کلیسا هم از فرصت پیش آمده استفاده می کرد که در آئین و مذهب و آداب و رسوم مردم دخالت کند و این عمل را در قالب کمک های به ظاهر انسان دوستانه و در واقع برای تبلیغ آیین و فرهنگ خود به مردم بومی، از این حربه استفاده می کردند با این که جوامع مورد استعمار دارای فرهنگ های گوناگون بودند و جملگی مورد تحقیر استعمارگران بودند که وجه مشترک آن هاست مقهور خشونت بودن و قتل و غارت نیز از مشترکات جوامع استعمار زده است.

۱۰. پیامدهای اقتصادی؛

۱- یکی از اهداف استعمار در کشور های استعمارزده توقف رشد اقتصادی آن ها،

۲- وابسته نگاه داشتن اقتصاد آن ها به خود

۳- از بین بردن صنایع دستی و تولیدی کشورهای استعمار شده.

۴- تحمیل ابزارها و صنایع و دستگاه های سنگین هزینه بر، بر اقتصاد کشورهای صنعتی.

۵- استفاده از سود حاصل از این ها به سود خود و به ضرر کشورهای مستعمره و انتقال به خارج از مستعمره نتیجه این کار. جهش اقتصاد به کمک تراکم سرمایه در غرب صورت گرفت و تبدیل مستعمرات به جهان سوم و کشورهای عقب مانده . لذا آن ها (کشورهای عقب مانده) امروزه برای اداره جامعه خود باید دست گدائی سوی استعمارگران دیروزی دراز کنند.

بنابر این با توجه به عملکرد استعمار است که عقب ماندگی در کشور های تحت سلطه پدیدار می شود و این کشورها به جهان سوم معروف شده اند که دچار فقر عمومی بوده و از روش های تولیدی با بنیادهای کهنه و ابزارهای اجتماعی بدوی استفاده می کنند. عقب ماندگی بر اثر مداخله سلطه گرانه ملل استعماری است. محصول استعمار بعد از گذشت قرون متمادی بعنوان کشورهای جهان سوم نمود پیدا کرده است.

استعمار بعنوان جریانی تاریخی ساز و کارها و سازمان های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جوامع تحت تسلط خویش را عمیقاً آشفته و بحران زا نموده است (گل محمدی، ۱۳۸۱). پس از این تخریب و صدمه کوشیده است آن ها را روز به روز عقب مانده تر و مصرف گرا و نیازمند نگهدارد. استعمار همان گونه که هنوز هم مبین نابرابری نیرو بین کشورهای صنعتی و کشورهای کم رشد می باشد، در همه مبادلات اقتصادی و فرهنگی به زیان کشورهای کم رشد بوده است. با این که فرهنگ استعماری کوشیده است در زمینه های تمدن، جامعه شناسی و مردم شناسی، تسلط سیاسی و اقتصادی جوامع استعماری را توجیه کند، ولی ضربه ای که استعمار بر پیکر جوامع زد و صدمات جبران ناپذیری را بوجود آورد در جهان امروزی بوضوح می توان پیامدهای استعمار را مشاهده کرد.

## ۱- حقوق بشر در قانون ملل

حقوق بشر از دید رالز آن حق هایی است که به هیچ آموزه ی دینی یا فلسفی خاص در مورد طبیعت بشر وابسته نیست؛ زیرا اثبات حقوق بشر به آن روش، تکثرگرایی موجود را به مثابه یک واقعیت نادیده می گیرد. به دیگر سخن، آموزه های جامع، اعم از دینی و غیردینی، نظریه ی حق را بر فهم اخلاقی خاصی از سرشت انسانی بنا می کنند و از این رو، نمی توانند مورد توافق همه ی ملت ها قرار بگیرد؛ ملت هایی که هر کدام به مجموعه ی خاصی از آموزه های جامع و گاه متضاد با یکدیگر باور دارند(رنر، ۱۳۸۱).

براین اساس در قانون ملل، حق هایی بشر نباید بیان گر سنت های فکری یک فرهنگ خاص باشند؛ زیرا این حق ها صرفاً موضوع توافق میان اعضای یک ملت نیست، که در وحدت نظر آنها نیز تردید وجود دارد، بلکه ملت های گوناگون، از جمله ملت های آزادی خواه و شرافتمند غیر آزادی خواه نیز با این حق ها موافق اند.

برای اینکه ملت های گوناگون بر سر حقوق بشر به توافق برسند، این حقوق باید ضروری، جهانی و حداقلی باشند. ضروری بودن آنها بدین معناست که نه تنها ملت های آزادی خواه، بلکه ملت های شرافتمند غیر آزادی خواه نیز به نقض این حق ها اعتراض می

کنند. حقوق یاد شده، جهانی اند و همه ی ملتها آنها را می پذیرند، از این رو، نمی توانند بر یک آموزشی جامع خاص بنا شوند. در معیارهایی حداقلی، نه کافی، برای آخر، حق های بشر حداقلی اند؛ بدین معنا که صرفا سنجش مطلوبیت نظام سیاسی داخلی و نهادهای اجتماعی آن به دست می دهند. معیارهای حداکثری نمی توانند مورد توافق ملی قرار گیرند که در وضعیت نخستین از وضعیت مادی و منابع خود در عالم واقع بی خبرند. بنابراین، رالز تاکید می کند که نمی توان حقوق بشر در سطح بین المللی را با حقوق شهروندان در جوامع دموکراتیک مشروطه یکسان دانست. وجود حق های بشر، شرط لازم هرگونه نظام همکاری اجتماعی است و چنانچه حق ها به طور نظام مند نقض شوند، هیچ گونه نظام همکاری برجای نخواهد ماند و نظام بردگی و سلطه، بر اساس زور برقرار می شود (ساعی، ۱۳۸۵).

## ۲- روند سیاست بین الملل

روند سیاست بین الملل هنگامی آغاز می شود که یک دولت (دولت الف) می کوشد تا با به کارگرفتن علامت های گوناگون، رفتار (تصورات و سیاست های) دیگر دولت ها را تغییر دهد یا ثابت نگاه دارد. بر این اساس قدرت را می توان همانند توانایی کلی یک دولت در کنترل رفتار دیگران تعریف کرد (هالستی، ۱۳۸۳)؛ اما نکته مهم در زمینه قدرت، بروز تحول در ماهیت و شکل قدرت است که سیاست نوین و رهیافت های نظری مرتبط با آن مانند هژمونی ملایم یا خیرخواه و رهبری جهانی در این چارچوب جایگاه ویژه ای دارد. (سلیمانی، ۱۳۸۹).

## ۳- تعامل حقوق بشر و سیاست خارجی

حقوق بشر در سیاست خارجی در دو معنای افقی و عمودی به کار برده می شود. در شکل افقی، حقوق بشر به معنای رعایت حقوق شهروندان نسبت به یکدیگر بوده و در شکل عمودی آن به معنای حفاظت از حقوق افراد و گروه های مختلف در برابر دولت است. البته در سیاست خارجی بر معنای عمودی حقوق بشر بیش از معنای افقی آن تأکید شده است.

کشورها در تنظیم سیاست خارجی، منافع ملی را به عنوان مهمترین مؤلفه در برنامه های خود دنبال می کنند. حال سیاست هایی که در چارچوب منافع ملی، ارتقادهنده ارزش های مشترک جهانی چون دموکراسی و حقوق بشر باشد احتمال جذابیتشان نیز بیشتر خواهد بود و می توانند قدرت نرم تولید کنند (نای، ۱۳۸۷). بر این اساس اگر منافع ملی را به چهار دسته منافع حیاتی، منافع بسیار مهم، منافع مهم و منافع ثانویه تقسیم کنیم؛ جلوگیری از نقض گسترده حقوق بشر و احترام به حقوق افراد، ارتقای تکثرگرایی، آزادی و دموکراسی در کشورها را میتوان در زمره اصلی ترین مسائل حقوق بشری در نظر گرفت.

در رابطه با تعامل حقوق بشر و سیاست خارجی اخلاقیات به تنهایی سبب نشده است که حقوق بشر در دستور کار سیاست خارجی کشورهای غربی قرار گیرد و منافع دولت ها نیز در این میان سهمیم بوده است. معمولا آزادی های سیاسی با آزادی های اقتصادی ارتباطی تنگاتنگی دارد که به نوبه خود مبادلات بین المللی و موفقیت را به دنبال خواهند داشت. دولت هایی که با ملت های خود با مدارا و احترام رفتار می کنند با همسایگان خود نیز چنین شیوه ای را دنبال خواهند کرد. در جهانی که در آن کشورهای بیشتری به



اصول اساسی حقوق بشر احترام می گذارند، آرامش بیشتر و نظم فراگیرتری به چشم خواهد خورد. بر این اساس به شکل کلی از نظر مفهومی در مورد رابطه بین سیاست خارجی و حقوق بشر سه حوزه را می توان مورد بازشناسی قرارداد:

۱. گسترش تدریجی هنجارهای حقوق بشر در جامعه بین المللی: در ۵۰ سال گذشته، هنجارهای بین المللی حقوق بشری به صورت تدریجی اما در قالبی مستمر و پایدار در سطح بین المللی فراگیر شده است؛ به گونه ای که هیچ دولتی نمی تواند منکر آن هنجارها شود و به شکلی این هنجارها تبدیل به زبان و گفتمان بین المللی و نهادینه شده اند که جزئی جداناپذیر از مناسبات بین دولت ها و جوامع امروز شده اند. به این جهت است که سیاست حقوق بشری بیش از پیش به ویژگی کلیدی و اساسی در سیاست خارجی تبدیل شده است؛ به گونه ای که درحال حاضر سخن از سیاست خارجی حقوق بشری در میان است، در طراحی سیاست خارجی بیشتر نظریه پردازان از جمله مدلسکی معتقدند که بیشتر با دو فاز درونداد و برونداد قدرت مواجه هستیم و فاز سیاست گذاری را به عنوان فازهای انتقال دهنده در نظر می گیرند و درنهایت عنوان می کند که تنها راه عقلایی در سیاست خارجی آن است که دائم درحال تعادل تعدیل پذیر است. در این میان فاز درون داد (نهاد) برگرفته از مطالبات حقوق بشری جامعه با توجه به ارزش ها با فاز برونداد (داده) که متأثر از استانداردهای بین المللی حقوق بشری است، شرایطی را به عنوان کاتالیزور محیا می کند و درنهایت نخبگان ابزاری را به فاز سیاستگذاری (سیاست خارجی حقوق بشری) هدایت می کند.

۲. تحول مفهوم سنتی حاکمیت دولت ها توسط معیارهای حقوق بشری یکی از موضوعاتی که امروزه سازمان ملل با آن روبه رو است؛ چگونگی ایجاد تعادل میان حاکمیت دولت ها با حقوق بشر است. درواقع بخشی از معمای رابطه حقوق بشر و حاکمیت، به قوانین بین المللی مربوط است. درحالیکه برخی از مفاد منشور سازمان ملل آشکارا به حمایت از حاکمیت دولت ها می پردازد، در بخش دیگر به شورای امنیت این اجازه را می دهد تا با استفاده از نیروهای نظامی هر جا برای حفظ و بازگرداندن صلح و امنیت بین المللی لازم باشد وارد عمل شود. از سوی دیگر اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز بیان می کند که برای ترویج توسعه، کشورها باید با یکدیگر روابط دوستانه داشته باشند و به آزادی های مندرج در اعلامیه حقوق بشر احترام بگذارند. امروزه مفهوم سنتی حاکمیت با توجه به ورود مفاهیمی چون حقوق بشر از یک رابطه ناسازگار و چالشی، به مرور زمان و به واسطه پذیرش مجموعه ای از تعهدات بین المللی از سوی دولت ها و عملکرد مکانیسم های نظارتی بین المللی به موازات جهانی شدن به تدریج سازگاری بیشتری یافته و با تقویت مفاهیم حقوق بشر رابطه آیند و به یک رابطه هم افزا درحال تبدیل شدن است. این روند در دو بعد فردی و بین المللی نمود بیشتری یافته است. به عبارتی مضامین حقوق بشر از رابطه بین فرد و دولت و نیز جایگاه ملاحظات مربوط به امنیت فردی در ارتباط با دولت ها ناشی می شود. امروزه امنیت فردی نقش بین المللی به خود گرفته است و از نظر بسیاری از کشورها به صورت یک مسئله امنیتی دانسته می شود تا جزیی که افراد برای شکایت علیه حکومت کشورشان می توانند اقدام کنند

در بعد بین المللی نیز شاهدیم که هر کشوری حداقل یک معاهده که دربرگیرنده تعهداتی درباره حمایت از حقوق بشر باشد را تصویب کرده و به الزامات و تعهداتی گردن نهاده اند. این مسئله نفوذپذیری حاکمیت ها را نشان می دهد؛ بنابراین دولت های دارای حاکمیت، هم واضع قواعد و مقررات بین المللی حمایت از حقوق بشر هستند و هم تابعین حقوق بشر شناخته می شوند.

روند جهانی شدن و نفوذپذیری مرزها سیاست کشورها را در یک محیط تعاملی و به صورت شبکه ای تحت تأثیر قرار داده و سبب شده است تا کشورها در یک محیط همبسته نسبت به سیاست های یکدیگر (حتی رفتارهای حقوق بشری) با شهروندان خود حساس باشند. امروزه نه تنها حقوق بشر به عنوان اصلی مهم در سیاست خارجی کشورها نقش یافته است؛ بلکه کشورها در رعایت موازین آن به عنوان عاملی مهم در ارتقای جایگاه خود در صحنه بین الملل تلاش می کنند؛ بنابراین اگر روزی صحبت از حاکمیت مطلق دولت ها بود، با توجه به آمره شدن قواعد حقوق بشر، امروزه حاکمیت بر مبنای احترام و ارتقای سطوح حقوق بشر مطرح است. به این ترتیب ما در عصری زندگی می کنیم که در آن گفتمان زیادی در مورد سقوط دولت ها و ناکارآمدی حاکمیت ها در نتیجه توجه نداشتن به موازین حقوق بشری صورت می گیرد

#### ۴- رابطه متقابل حقوق بشر با مفاهیم

صلح و امنیت بین المللی صلح از قدیمی ترین آرمان های بشری بوده و برقراری آن در جهان ارتباط تنگاتنگی با حقوق بشر دارد. امروزه صلح یک مفهوم چندبعدی یافته که تنها به معنای نبود جنگ نیست؛ بلکه شامل امنیت اقتصادی، زیست محیطی، اجتماعی و امنیت سیاسی، ثبات ساختارهای سیاسی و چرخش آزاد قدرت است.

در اعلامیه جهانی حقوق بشر وین ذکر شده است که توسعه و دموکراسی و احترام به حقوق بشر و آزادی های اساسی به صورت متقابل به هم وابسته اند و یکدیگر را تقویت می کنند و دولت ها را مسئول اصلی برای ایجاد شرایط تحقق توسعه به عنوان حق فردی و جمعی می داند. به عبارتی توسعه از راه ایجاد سازوکارهای دموکراسی که توسط دولت ها صورت می گیرد تحقق می یابد و توسعه پایدار زمانی امکانپذیر است که حقوق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی افراد به شکل کامل محترم باشد. چنین توسعه ای توانمندسازی و تحقق حقوق بشر را امکان پذیر می سازد. از سوی دیگر حقوق بشر در کنار توسعه و امنیت ستون های سه گانه سازمان ملل متحد را تشکیل می دهند؛ به عبارتی توسعه و امنیت لازم و ملزوم یکدیگرند و بدون حقوق بشر رسیدن به هیچیک امکانپذیر نیست. بنابراین با ورود به عصر جهانی شدن در دهه های اخیر امنیت بین الملل، توسعه و صلح به تدریج مفهوم وستفالیایی خود را از دست داده است و مفهومی پساوستفالیایی با مؤلفه هایی چون امنیت جهانی (امنیت بشری)، توسعه و صلح پایدار را مورد توجه قرار داده است.

#### بحث و نتیجه گیری

پس از قدرت گیری آمریکا در بعد از جنگ دوم جهانی که از معرکه درگیری به دور بود و اروپا هم که تبدیل به ویرانه ای شده بود، انگلستان جای خود را در مستعمرات از دست داد. ایالت متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی شیوه نوین استعمار را در پیش گرفتند و

تا حدودی به تمام مستعمرات انگلستان و اروپاییان مسلط شدند، امریکاییان برخلاف متحد اروپایی خود، از شیوه لشکرکشی نظامی استفاده نمی کردند و بهره برداری خود در کشورهای هدف را با استفاده از نفوذ و هدایت نفوذی ها انجام می دادند اما کمونیست ها با لشکرکشی و یا با وجود آوردن دولت دست نشانده در کشور هدف سیاست های استعماری خود را پیش می بردند . سیاست استعمار نوبین به این شکل بود که جریانی را در کشور هدف به وجود می آوردند که دنباله روی سیاست های آنان باشد

از ویژگی های خاص استعمار نوبین که سبب تمایز آن از استعمار نو و کهنه می شود، ماهیت استعمارگر در استعمار نوبین است. در استعمار نوبین، استعمارگر، دولت یا دولت های ویژه ای نیست، بلکه طبقه ای اجتماعی است که دولت ها را در حد توانایی و قدرت خود و آمادگی آنها هدایت می کند. افراد این طبقه در بافت و ساخت دولت ها حضور دارند و با وسیله قرارداد دادن دولت ها، اهداف استعماری خود را تحقق می بخشند. این طبقه اجتماعی که از آن با عنوان «سرمایه داران» یا «زرسالاران اقتدارطلب» نام برده می شود.

استعمار نوبین یا سلطه گری نوبین، مبتنی بر ایجاد تغییر در جهان بینی، فرهنگ، باورها، بینش ها، رفتار و نگرش های سیاسی فرهنگی بوده و با هدف تغییر نامرئی و نامحسوس فرهنگ و هویت ملت ها پایه ریزی شده است. سست کردن پایه های وحدت ملی، تشدید اختلافات داخلی، بی تفاوت ساختن مردم نسبت به فرهنگ و هویت ملی، خیرخواه جلوه دادن استعمارگران در افکار عمومی، از مهمترین محورهای القایی استعمار نوبین می باشد.

امروزه مخالفان امپریالیسم، جهانی شدن را در جهت استعمار نوبین تلقی می کنند که هدف آن را استیلای همه جانبه بازیگران قدرتمند جهانی بر دیگران می دانند. در عرصه اقتصاد، گسترش فعالیت شرکت های بزرگ چند ملیتی، آزادسازی تجارت یا تجارت آزاد از طریق سازمان تجارت جهانی از ابزارهای اساسی استعمار نوبین محسوب می شود.

## فهرست منابع

انصاری، م و درودی، م، ۱۳۹۳، مطالعات پسااستعماری، تلاش متن محور در جهت وارونه سازی چشم اندازها: با تأکید بر بازشناسی رویکردهای متفاوت، جستارهای سیاسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۵(۲).

فرهنگ معین ذیل کلمه استعمار، ۱۳۷۵، چاپ سپهر تهران، ص ۲۵۲.

اعظم فعله گری، مختصری درباره تاریخچه استعمار، جامعه خبری تحلیلی الف، ۱۶ آبان ۱۳۹۲.

مسعود سالور و ایرج افشار، روزنامه خاطرات عین السلطه، ج ۳، تهران: اساطیر، چ ۱، ۱۳۸۰.

علی ابوالحسنی، دیده بان بیدار، تهران: عبرت، ۱۳۸۰، ص ۲۷، ذکر شده در روحانیت شیعه و برخورد با غرب، مجله پگاه حوزه، ۶ خرداد ۱۳۸۵، شماره ۱۸۳.

احمد گل محمدی، جهانی شدن، فرهنگ، هویت. تهران: نشر نی، ۱۳۸۱، ص ۱۰۱.

برچیل، آ و دیگران، ۱۳۹۱، نظریه های روابط بین الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده و روح اهلل طالبی آرانی، تهران: بنیاد حقوقی میزان

ساعی، آ، ۱۳۸۵، مقدمه ای بر نظریه و نقد پسا استعماری، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

قوام، ع و محسنی، س، ۱۳۹۳، جایگاه مطالعات پسا استعماری در نظریه روابط بین الملل، مطالعات اقتصاد سیاسی بین المللی.

رنر، ب، ۱۳۸۱، شرق شناسی، پست مدنیسم و جهانی شدن، ترجمه غالمرضا کیانی، تهران: فرهنگ گفتمان

سادات اخوی، سیدعلی و حسینی اکبرنژاد، حوریه. ۱۳۸۸. اعمال فراسرزیمینی کنوانسیون اروپایی حقوق بشر در رویه ی قضایی

دیوان اروپایی حقوق بشر، فصلنامه ی حقوق دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ی ۳۹، شماره ی ۴، زمستان.

سلیمانی پورلک، ف، ۱۳۸۹، قدرت نرم در استراتژی خاورمیانه ای آمریکا، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی

نای، جوزف، ۱۳۸۷، قدرت نرم ترجمه سید محسن روحانی، مهدی ذوالفقاری، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق.

نای، جوزف، ۱۳۸۷، قدرت در عصر اطلاعات؛ از واقع گرایی تا جهانی شدن، ترجمه دکتر سعید میر ترابی، تهران، انتشارات

پژوهشکده مطالعات راهبردی.

هالستی، کی جی، ۱۳۸۳، مبانی تحلیل سیاست بین الملل، ترجمه بهرام مستقیمی و مسعود طارم سری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و

بین المللی.